



«اگر به دام رویای دیگری در افتادی، به فنا رفته‌ای»

امین علیمحمدی

طرح چشم‌انداز «تغییر» و ترسیم منظومه‌ای که «امر نو» (the new) در آن جای خود را خواهد گشود، نه از منظر مواجهه‌ای استعلایی و نه فقط با پرداختن به «اندیشه‌ها» و طیف گسترده‌ای از «طرح پرسش‌ها» که در نهایت به مستحیل شدن این ایده یا غوطه خوردن آن در عالم متافیزیکی می‌انجامد بلکه به عنوان نقطه آغاز با نظر داشتن به زندگی واقعی، زیست عینی و هستی انضمامی است که خواهد توانست توأمان یک تحلیل عینی از اوضاع را بدوش کشیده و شرایط امکان‌نظرورزی خود را تمهید کند. در این میان «پارسیا» نیز جز از طریق اندیشیدن به نوعی از آگاهی‌بخشی که بواسطه درگیری و انضمام با آبدان و اذهانی که در انقیاد دم و دستگاه‌های امروزمین قدرت گرفتارند، نه «برای» خود و نه «با» و «برای» دیگران، پرده تغییر را جابه‌جا نخواهد کرد.

با این توصیف، آنچه ما را برای نزدیک شدن به این فهم از تغییر یاری می‌کند، از خلال تلاشی است که به‌جهت مهیا ساختن شرایط امکان تولید و نشر گفتاری که نه از پیش مشخص و مقرر، بلکه «ژاکوتو» وار با همراهی و تنیدگی در جامعه مخاطب است که شکل و قوام نهایی خود را خواهد یافت. هویت و یا «ما»ی تغییر، لمح‌ای وزیدن می‌گیرد که گفتارهایی که به قصد محق‌بودن تهیه و تنظیم شده‌اند به پایان خود رسیده باشند، چرا که «هیچ سامان اجتماعی از صحنه خارج نمی‌شود مگر آنکه نخست تمام ظرفیت‌های آشکار و نهفته خود را خرج کرده و فرسوده ساخته باشد»، همان بزنگاهی که ممکن است در آن لحظه برابری همگان در قبال آگاهی به رسمیت شناخته شود. آن برابری که در عمل و از پس هر گام پویندگان ذروه لامکان حقیقت، ظهور می‌کند. اما برابری در پیشگاه چنین جنسی از معرفت را چگونه بی‌آغازیم؟

فیلسوف زندگی، پیش از پرواز کایروس وار از پنجره آپارتمانش به ما آموخته بود: «مسئله این نیست که مردم را به بیان خودشان رهنمون ساخته یا واداریم، بلکه برسر آن است که روزنه‌های کوچک سکوت و تعلیق را فراهم آوریم که مردم سرانجام در آن فرصت حیاتی، چیزی برای گفتن بیابند. چراکه امروزه نیروهای سرکوبگر قدرت مانع از بیان مردم نمی‌شوند بلکه آنها را به نحوه بیان خود وادار می‌کنند... پس ما تنها در تلاش برای ایجاد شرایط امکان چنین فضاهایی است که شاید اقبال این را بیابیم که امری تکین و حتی یکتا را مهیا سازیم... همان چیزی که ارزش گفتن را دارد.» یعنی طرد هر سنخ از بازنمایی و نمایندگی از جانب اراده دیگری و دیگران در تغییر اکنون. به دیگر سخن، تکین شدن در برابر فردی شدن و فراخوانی دوباره نیرویی نو از سوژکتیویته باهم‌بودگی.

آنچنان که ژاکوتو نیز در کتاب «معلم نادان» اشاره می‌کند؛ باید ظرفیت آموختن و اراده بکارگیری آگاهی را در دیگران بیدار کرد، آن هم با این روش که معلم نیز به نادانی خود معترف باشد و همراه با دیگران بگوید: «من هم نمی‌دانم، پس تلاش می‌کنیم تا متکی بر آنچه در اختیار داریم با همدیگر آنچه نمی‌دانیم را بیاموزیم.» در ارائه چشم‌انداز تغییر، آنچه اهمیت می‌یابد این است که نمی‌توان طرح‌هایی از سند چشم‌انداز توسعه بشری، جهانی و یا الگوهای آماده‌ای از این دست را به عنوان راه رهایی به طردشدگان آموزش داد، چراکه «تیین‌گر ترقی‌خواه پیش از هرچیز یک تبیین‌گر است، یعنی مدافع نابرابری» و هم‌پای این روند نیز به طور مکرر پشت لاله گوش‌های مخملی زمزمه می‌کند: «از آینه پرس نام نجات دهنده‌ات را».



پس به جای تعبیر خواب‌های طلایی ال‌دورادو و سوار کردن خواستِ تغییر از بالا بر شانهٔ نحیف و رنجور سوژه‌های مستحیل در سازوکارهای قدرت امروز، بهتر است در وهلهٔ آغازین هرآنکه و هرآنچه که ارادهٔ تغییر را همچون دستِ پیش‌برندهٔ خود دارد؛ از خلالِ برقراری پیوندی درونی «با» جامعهٔ خود و در پرتو «نقد درونی» از وجوه برسانندهٔ امر واقع در جامعهٔ خویش در پی بیدار ساختن ارادهٔ بکارگیری آگاهی در «خود» و «با» دیگران برآید، آن هم به قصد «خلق مقاومت» و ایجاد شرایطِ امکانِ ابتدایی برای نزدیک شدن به اندیشهٔ تغییر در وضع اکنون. چرا مقاومت؟!

جایگاه و موقعیتِ کنونی ما در سامان موجود از اساس بی‌ثبات، متزلزل (یا به قول بیفو براردی: «پا در هوا»، «عاریه‌ای» و «وابسته به میل و ارادهٔ دیگری بزرگ») است. این وضعیتِ مخاطره‌آمیز و بحرانی نیز هست چراکه تمام ساحات زندگی انسانی را در خود محاط کرده است. دم و دستگاه‌های انقیادآور امروز دیگر تنها از خلال «سوژه‌سازی» (subjectification) و تولید سوژهٔ متعهد و منقاد نیست که ارادهٔ قدرت‌ها را عینیت می‌بخشند بلکه در عصرِ «سوژه‌زدایی» (de-subjectification)، ارادهٔ قدرت در سطحی پیچیده‌تر در پی انهدام و چندتکه ساختن سوژه‌اند. هرچند امروز نیز این دو فرایند نسبت به هم بی‌تفاوت و سر شده‌اند و در نتیجه دیگر مدت‌هاست شاهد برساختِ مجدد آن سوژهٔ یکپارچه نیستیم. با این وجود اما عصر جدید و سوژه‌هایش توأمان حاصل و حامل هر/همه‌جایی شدنِ قدرت‌اند و تکنولوژی‌های قدرت به شکل هر/همه‌جایی، تمام ساحات زیست سوژه را در خود بلعیده و تمامیتِ سوژه در چنین زیست-قدرتی به سرمی‌برد و شکل می‌پذیرد. به این ترتیب، از هر کجای این فراخنای مبهم که شروع کنیم همانجا جبههٔ آغاز در برابر چنین فرایندی از سامان‌دهی، برنامه‌ریزی و قوام‌بخشی است. با این توصیف، «زندگی روزمرهٔ» انسان که در این ورطه غوطه‌ور است (که در بسیاری از موارد دیگر، زیست غیرانسانی را هم شامل می‌شود) در معاصرت با چنین فهمی از قدرت و عملکردش «مهم-ترین سنگر مبارزه» به حساب می‌آید. بنظر می‌رسد حالا دیگر مهلتِ نقد دین، نقد الگوهای حکومتی، نقد اخلاق و نقد سایر نهادهای کلان، از کف رفته باشد. چراکه مسئلهٔ مبهم انسانِ امروز نه فقط نقد صورتهای گوناگون سامان‌بخش به زیست انسانی بلکه پیش‌تر از آن؛ جان‌بدر بردن (survive) از مهلکهٔ اشکالِ متنوع «مقروض‌سازی» و «سوژه‌زدایی» در هزارتوی اقتصاد سیاسی موجود است.

اگر نمی‌خواهیم تماشاچی هر روزه نمایش تعذیب «دامی‌ین» زندگی خویش باشیم، برماست که از این صحنه نگذریم و از این پس نگذاریم که دوباره همان پیشروان دلسوز در دل احزاب به اصطلاح آزادی-خواه پیدا شوند تا نمایندگان پیگیری و شکل‌بخشی به «صدای بی‌صدایان» باشند. امروز اگر هنوز هم مبارزی آگاه باقی مانده باشد، باید همچون «معلمی نادان» اراده تغییر را «در» کنار و همراه «با» کسانی که بر سر حفظ هستی انضمامی خود تقلا می‌کنند و برای جان‌بدر بردن از این ورطه دست به مقاومت می‌زنند، بیدار کند. بیش از 170 سال پیش‌تر از این در متنی که هنوز هم تأثیرگذارترین بیانیه «تغییر» بشمار می‌رود، بر روی همین شکل از فرایند تسهیل‌گری در خلق مقاومت برای رسیدن به تغییر تأکید شده و آمده است: «نتایج نظری کمونیست‌ها به هیچ‌رو متکی بر ایده‌ها یا اصولی نیست که این یا آن به اصطلاح مصلح جهانی اختراع یا کشف کرده باشد. این نتایج صرفاً بیان کلی مناسباتی واقعی است که از درون مبارزات موجود... سر برمی‌آورد.»

تغییر در زمانه جدید، مستلزم استراتژی‌های جدید مقاومت است مبتنی بر اقتضائات زندگی روزمره و تجربه زیسته افراد در شرایط کنونی‌شان. بدین قرار، «پارسیاستس» امروزی نیز که روشنگر دمک‌ها و لحظه‌هاست، برای نزدیک شدن به اندیشه تغییر ناگزیر است که به ایده‌های نو و استراتژی عمل نو تن دهد. این‌گونه است که او تو در توی این «نونو شدن»، همراه با مبارزانی از نو ظهور می‌کند، پنداری که از دل مه بیرون آمده باشند، از لابه‌لای مناسباتی که هر آن شکلی‌نو به خود می‌گیرد و تکثیر می‌شود، آن‌ها بر علیه آن شیوه خاص از اعمال قدرت و زور مشروع، سازمان خود را یافته و آن شیوه را ملغی ساخته و ناگهان در دل مه ناپدید می‌شوند. صبح فردا اما برخاسته برای دفاع از یک زندگی واقعی در بزنگاهی‌نو، همدیگر را باز خواهند یافت.

در این یادداشت از متن‌های زیر بهره گرفته‌ام:

- معلم نادان، ژاک رانسیر، ترجمه آرام قریب

- مانیفست کمونیست، کارل مارکس و فردریش انگلس (در «مانیفست پس از 150 سال»، لئو پانیچ و کالین لیز)، ترجمه حسن مرتضوی
- آپاراتوس چیست؟، جورجو آگامبن، ترجمه یاسر همتی
- Gilles Deleuze , Negotiations: 1972-1990, translated by Martin Joughin, (Columbia University Press,1995)
- Franco "Bifo" Berardi, Precarious Rhapsody: Semiocapitalism and the Pathologies of the Post-Alpha Generation (London:Minor Composition,2009)